



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ﴾ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (۱۹) وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (۲۰)

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد و عناصر محوری آن اصول دین است، بخش آغازین آن مربوط به وحی بود که اشاره شد. مشرکین گرفتار شرک در ربوبیت بودند، گرچه توحید خالق را می پذیرفتند و معتقد بودند که خدا خالق جهان هست، یک؛ خالق انسان هست، دو؛ ولی تدبیر عالم به فرشته ها و مانند آنها سپرده شده است. قرآن کریم براساس «جدال احسن» به دو برهان، ربوبیت را به خالقیت برمی گرداند؛ یعنی کسی که بخواهد جهان را پیروراند، باید کمالی ایجاد کند و به شیئی کمال عطا کند، زیرا اولاً بدون ایجاد یک فیض ربوبیت ممکن نیست، پس هر ربوبیتی به خالقیت برمی گردد؛ ثانیاً اگر خدا بخواهد جهان را اداره کند، باید از هویت و راز و رمز اشیا باخبر باشد. تنها کسی که از درون و بیرون اشیا باخبر است، خالق آن است؛ ممکن نیست خدا آفریدگار این عالم نباشد؛ ولی پروردگار این عالم باشد. براساس این دو برهانی که حد وسط آنها متعدد است؛ لذا می شود دو برهان. توحید

ربوبی را ثابت می‌کنند، ضمن اینکه مسئله اعتقادی را ثابت می‌کنند، مسئله اخلاقی و تربیتی را هم از نظر دور ندارند. فرمود شما در جواب این سؤال که ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^۱ باید به این امور هم توجه کنید. از این ﴿الَّذِي جَعَلَ﴾^۲ تا پایان آیه چهارده کلام خداست. فرمود: ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾؛ می‌فرماید اگر این هست، پس به این امور هم باید توجه کنید که بازگو خواهد شد. از آیه چهارده به بعد باز افعال اینها را ذکر می‌کند که این ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾ عطف است بر آن ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ که سخن آنهاست: ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ﴾، این جا هم ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾، بعد آیه نوزده هم دارد: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا﴾، آیه بیست هم دارد: ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ﴾، آیه ۲۲ هم دارد: ﴿بَلْ قَالُوا﴾، این «قالوا»ها عطف بر سخن آنهاست. بین هر کدام از این «قالوا»ها یک سلسله براهین و ادله و سخنان حکیمانه‌ای را ذات اقدس الهی دارد تا می‌رسند به غالب اجماع که هر پنج - شش آیه‌ای را که نگاه کنید، بعد یک «قالوا» دارد، این «قالوا»ها و «جعلوا»ها عطف به یکدیگر هستند و همه اینها منعطف بر این ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ است، تا به پایان سوره برسیم وضع همین‌طور منسجم و منطقی است؛ یعنی «قالوا» که اینها اعتراف دارند، بعد چند جمله هم می‌فرماید که برابر این باید به این امور ملتزم باشید، بعد «جعلوا»، بعد اگر منفی است ابطال می‌کنند و اگر مثبت است که تأیید می‌کنند. این «قالوا»ها عطف بر یکدیگر و منشأ اصلی آن ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ هستند، این «جعلوا»ها هم این چنین هستند، تا می‌رسند به آیه سی و یکم که فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾، بعد می‌رسند به آیه ۴۹ که فرمود: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ﴾، بعد می‌رسند به آیه ۵۸ که فرمود: ﴿وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ﴾، بعد می‌رسند به آیه ۸۷ که فرمود: ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛

۱. سوره زخرف، آیه ۹.

۲. سوره زخرف، آیه ۱۰.

ما دو سؤال داریم و اینها هم دو جواب دارند که در هر دو جواب اینها موحد می‌باشند. در آیه ۸۷ که فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ از آنها پرسید که چه کسی این نظام را آفرید؟ ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، در پایان سوره دارد که از آنها سؤال بکن چه کسی شما را خلق کرد؟ جهان را که قبول دارید خدا خلق کرد، شما را چه کسی خلق کرد؟ ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَإِنِّي يُؤْفَكُونَ﴾، یک نظم دقیق منطقی در این سوره هست؛ یعنی یک سؤال است و یک جواب، بعد پیامد؛ یک سؤال است و یک جواب، بعد پیامد یا طرح حرف آنهاست و پیامدها. این «قالوا»ها عطف بر یکدیگر هستند، این «جعلوا»ها هم عطف بر یکدیگر می‌باشند و منشأ همه آنها هم آن ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ است، تا برسد به بخش پایانی این سوره، یعنی آیه ۸۷ که فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾، بعد فرمود: ﴿فَأِنِّي يُؤْفَكُونَ﴾، این نظم دقیق این سوره بود.

بعد در این قسمت‌ها که توحید ربوبی را ذکر می‌کنند، قرآن کریم هم ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ است و هم ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾.^۳ یک کتاب علمی محض نیست؛ هر جا علم هست، دستور اخلاقی و تربیتی را هم در کنار آن ذکر می‌کند. بعد می‌فرماید اگر صنعت را حساب بکنید، به فیض خداست؛ سنت را حساب بکنید، به فیض خداست؛ در همه صنایع و در همه سنن که نمونه‌ای از آن مسئله «انعام» و «کشتی» است، شما سه مسئولیت دارید: یکی به یاد نعمت خدا بودن، دوم تسبیح خدا گفتن و سوم نام معاد و یاد معاد است؛ اما آن اولی، به یاد نعمت خدا باشید تا گرفتار تفکر قارونی نشوید و نگوئید که ما خودمان زحمت کشیدیم و پیدا کردیم: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾.^۴ خیر! ﴿ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ﴾.^۵ تسبیح خدا را فراموش نکنید، برای اینکه کسی می‌تواند مشکل شما را حل کند که مشکل نداشته باشد. شما به چه کسی می‌خواهید مراجعه کنید که خودش محتاج نباشد؟ چرا ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۴. سوره قصص، آیه ۷۸.

۵. سوره زخرف، آیه ۱۳.

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ،^۶ یعنی ﴿بِحَمْدِهِ﴾؟ چرا تسبیح اَلَّا و لا بَدَّ با تحمید همراه است؟ برای اینکه ما دو مشکل داریم: یکی مشکل علمی یا عملی است که کسی باید آن را حل کند. مشکل دومی که داریم، کسی که مشکل ما را حل می کند باید خودش بدون مشکل باشد، چون اگر او محتاج باشد که مثل خود ماست! حتماً تسبیح با تحمید باید مخلوط باشد! ما خدا را حمد می کنیم برای چه؟ برای اینکه مشکل ما را حل کند، حالا خودش مشکل دارد یا ندارد؟ نخیر! او منزّه از مشکل داشتن است؛ لذا فرمود اَلَّا و لا بَدَّ تسبیح خدا با تحمید او همراه است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، این «باء» برای «مصاحبة» است؛ «مصحاباً لحمده». ما مشکل داریم و او مشکل ما را حل می کند «فله الحمد». چطور او مشکل ما را حل می کند؟ چطور او تنها مشکل ما را حل می کند؟ برای اینکه او تنها موجودی است که محتاج نیست، او سبوح است، منزّه از حاجت است، منزّه از کمک گرفتن از این و آن است، منزّه از گذشت زمان و زمین است؛ لذا حتماً باید تسبیح ما با تحمید همراه باشد و تحمید با تسبیح؛ این جا هم همین طور است، فرمود شما ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ﴾، بعد بگویید او کار ما را انجام داد و او چون بی نیاز است مشکل ما را می تواند حل کند، نه اینکه یک وقت مشکل داشته باشد و مشکل ما را حل نکند! ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ﴾، یک؛ ﴿وَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي﴾^۷ کذا و کذا، دو؛ بعد هم به یاد هدف باشید و معاد را فراموش نکنید، سه. این اختصاصی به کشتی ندارد، اتومبیل روی زمین و هواپیمای هوا هم همین طور است؛ اختصاصی به «انعام» ندارد، «نعم» دیگر هم همین طور است، چون برهان مسئله این است که ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ﴾.

در این قسمت دو گونه ذکر شد: یکی صنعت است و دیگری سِتّ؛ یکی «انعام» است و دیگری کشتی که اینها به عنوان نمونه است. برهان مسئله هم این است که به یاد «مُنعم» باشید! با توجه به این نعمتی که به شما داد

۶. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۷. سوره زخرف، آیه ۱۳.

«مُنْعَم» را فراموش نکنید و «مُنْعَم» هم یک «مُنْعَم»ی است که به هیچ احدی احتیاج ندارد، به تسبیح شما هم احتیاج ندارد! ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾، نه «الحمد لله الذي سخر لنا هذا»! آن «الحمد لله» برای اول کار است! به حسب ظاهر انسان وقتی نعمتی دارد باید خدا را شکر بکند؛ مثلاً خدا را شکر بکنیم که این اتومبیل را در اختیار ما قرار داد، اما این طور که نگفت! نگفت سوار اتومبیل شدی یا سوار مرکب شدی یا وارد خانه نو شدید، بگویید خدا را حمد! آن حمد تازه مقدمه کار است! کسی را تسبیح می‌کنیم و می‌ستاییم که محتاج نیست! محتاج احدی نیست، محتاج حمد و ثنای ما نیست: ﴿وَقُلُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾. بنابراین تمام تحمیدهای ما وقتی به کمال می‌رسد که با تسبیح همراه باشد و این دو شیء یعنی صنعت و سُنَّت هم نمونه است؛ لذا وقتی انسان سوار اتومبیل شد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾، سوار هواپیما شد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾، سوار کشتی شد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾، سوار اسب و استر شد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾، تمام صنایع و سُنن به این سه مطلب وابسته است: یکی تذکر نعمت خدا، دوم تسبیح خدا، سوم هم بازگشت به سوی خدا.

پرسش: سُنن یعنی چه؟

پاسخ: همین جریانی که ذکر شد، چون جریان اسب و استر که صنعتی نیست، فرمود: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا﴾،^۸ اینها ﴿تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ﴾ که ﴿لَمْ تَكُونُوا بِهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾^۹ که در بحث گذشته از آیات سوره مبارکه «نحل» خوانده شد، اینها که صنعتی نیست!

فرمود: ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ﴾، چه زوج به معنای نر و ماده، چه زوج به معنای «أبيض و أسود» یا در «اوصاف» یا در «ألوان» و مانند آن. ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ﴾ که صنعت است ﴿وَالْأَنْعَامَ﴾ که سُنَّت است ﴿مَا

۸. سوره نحل، آیه ۸.

۹. سوره نحل، آیه ۷.

تَرْكِبُونَ^{۱۰}، آن‌گاه در مسئله در سوره مبارکه «نحل» هم سوار شدن و هم حمل بار را مطرح فرمود، لکن این‌جا به عنوان نمونه فقط سوار شدن را ذکر کرد: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ﴾ که این جامع بین صنعت و سنت است، ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ﴾، یک؛ ﴿وَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي﴾، دو؛ نه «الحمد لله»! آن «الحمد لله» در جمله اولی است که ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ﴾، این تازه برای کسانی است که ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾^{۱۱}، «مهد» برای آنها آماده است. گهواره را «مهد» می‌گویند، برای اینکه به انسان بفهمانند که تا زمینی فکر می‌کنی کودک هستی! «مهد» یعنی آماده و جای امن که درست هم هست، اما همه مطالب قرآن اینها نیست، چیزهای دیگری هم هست. آن‌که قدری الهی فکر می‌کند، می‌گوید مادامی که انسان به زمین بسته است کودک است؛ حالا یا کودک هشتاد ساله یا کودک نه ساله، فرقی نمی‌کند! «صَبِيٌّ يَنْشِيخُ»^{۱۲} وقتی شما آرام در مجالس بعضی از پیرمردها بنشینید، می‌بینید که اینها مدام از جوانی‌شان می‌گویند که این قدر می‌خوردم این قدر راه می‌رفتم این قدر می‌دویدیم و مانند آن، همه حرف آنها همین است! دیگر حالا چه فهمیدیم، چه بزرگانی را دیدیم و مانند آن را نمی‌گویند. اگر ساکت بنشینید، چهار تا پیرمرد که دارند حرف می‌زنند، حرف آنها همین است! اینها کودکان هشتاد ساله یا نود ساله هستند. فرمود مادامی که زمینی فکر می‌کنید، اهل «مهد» و گهواره هستید؛ مادامی که آسمانی فکر می‌کنید حساب دیگری دارد. این‌جا بعد از آن فرمود که - تازه این حرف متوسط است - به یاد نعمت باشید، اینها که به یاد نعمت می‌باشند: ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^{۱۳} جزء اوساط از موحّدان هستند، اما آنها که برتر از یاد نعمت می‌باشند، به یاد «مُنعم» هستند، نه به یاد نعمت! آن هم نه «مُنعم» «بما أنه مُنعم» که مجدد بازگشت آن از باب تعلیق حکم به وصف، مُشعر به علیّت است، به یاد نعمت برگردد. به یاد «مُنعم» نه، به یاد «الله» هستند. نفرمود

۱۰. سوره زخرف، آیه ۱۲.

۱۱. سوره زخرف، آیه ۱۰.

۱۲. لغت‌نامه دهخدا؛ «شیخان عجیبان هما ابرد من یخ *** شیخ یصبی و صبی یتشیخ».

۱۳. سوره بقره، آیه ۴۰.

«مُنْعَم» را از یاد نبر، بلکه فرمود: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾.^{۱۴} پس اوساط از موحّدان مشمول ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي

أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ هستند و آنها که به یاد نعمت می‌باشند یا به یاد «مُنْعَم» «بما أنه مُنْعَم» هستند، بین راه هستند؛ اما

آنها که مشمول ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ هستند، حساب دیگری دارد. آن جا دارد که ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛^{۱۵} اگر

به یاد نعمت بودید نعمت شما را افزون می‌کند، اما وقتی به یاد «مُنْعَم» بودید گوهر هستی شما افزون می‌شود، نه تنها

اموالتان! این جا هم برای اوساط است، فرمود: ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ﴾، وقتی آن حرف را زدید،

بعد بگویید کسی مشکل ما را حلّ می‌کند که مشکل نداشته باشد؛ لذا هیچ‌گاه انسان ناامید نمی‌شود.

چرا یأس از رحمت کفر است؟ معنای یأس از رحمت این است که دیگر کسی نیست تا مشکل ما را حلّ کند.

حالا مشکل تو زیاد است؛ ولی قدرت ذات اقدس الهی که نامتناهی است! اینکه یأس از رحمت کفر است، برای

اینکه دیگر کسی نیست تا مشکل ما را حلّ کند، این البته کفر است! انسان هر مشکلی هم داشته باشد تحت قهر

قدرت مطلقه الهی است: ﴿لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾.^{۱۶} هیچ ممکن نیست انسان به جایی برسد که

ناامید بشود؛ ناامیدی در کار نیست، برای اینکه قدرت مطلقه بر هر چیزی مسلط است؛ لذا او سبوح است، او منزّه

از هر حاجت، منزّه از هر نقص و منزّه از هر عیب است. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا﴾، ما که نمی‌توانستیم

اینها را به بردگی بکشیم، به بند بکشیم، تابع و قرین خود بکنیم، ﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾.^{۱۷} پس وقتی انسان به

نعمتی رسید، هم نعمت را از خدا بداند، هم ذات اقدس الهی را تسبیح کند، هم معاد فراموش او نشود، آن وقت این

﴿وَجَعَلُوا﴾ که آیه پانزده است، عطف است بر این ﴿لَيَقُولُنَّ﴾؛ این جمع، بر آن جمع عطف است. تمام این حرف‌ها

براهین وسطی است که ذات اقدس الهی اقامه کرده است.

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۱۵. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۱۶. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۱۷. سوره زخرف، آیه ۱۴.

﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾، اینها که گرفتار معرفت حسی و تجربه حسی هستند، در همان مسئله «یَلِد» و

«وَالِد» و امثال آن می‌باشند. اگر در سوره مبارکه «اخلاص» آمده است که ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾،^{۱۸} برای همین

است که ذات اقدس الهی منزّه از آن است که فرزند داشته باشد؛ خواه ترسا بگویند که عیسی «ابن الله» است، خواه

دیگری بگویند که عزیر «ابن الله» است؛ هم تثلیث مسیحیت، هم تشبیه یهودیت، هم آنها که می‌گویند عزیر «ابن

الله» است و هم آنها که می‌گویند عیسی «ابن الله» است، همه به بیراهه رفتند و ذات اقدس الهی منزّه از آن است

که چیزی جزء او به نام فرزند باشد، او ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ است. ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

مُبِينٌ﴾، او در نعمت الهی غرق است؛ اما با این حال از فیض توحید خودش را محروم کرده و کفر او هم شفاف و

روشن است.

درباره فرشته‌ها یک بحث خاصی است و چند اشکال هم در جریان فرشته‌هاست. آن مسئله تثلیث و مسئله

تشبیه یک مشکل دیگر است که ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ پاسخ آنهاست. درباره خصوص فرشته‌ها که فرشته‌ها مؤنث

هستند، حالا صرف نظر از اینکه فرزند چه کسی هستند، درباره گوهر هستی فرشته‌ها یک نظر باطل دارند،

می‌گویند اینها مؤنث می‌باشند؛ در حالی که یک موجود مجرد که منزّه از ماده است، نه مذکر است و نه مؤنث، چون

مذکر و مؤنث بودن برای بدن است؛ مثل اینکه روح انسان نه مذکر است و نه مؤنث. بدن یا به این سبک ساخته

شد یا به آن سبک، وگرنه روح «ذکورت» و «انوثت» ندارد. فرمود: ﴿أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ﴾، فرشته‌ها را

دختر می‌دانند و اینها را فرزندان الهی خیال کردند. تعبیرات قرآن یکی «اتخاذ ولد» است و یکی هم «ولد الله»

است که در هر دو بخش، قرآن کریم حرف دو گروه را نقل کرده و ابطال کرده است. یک عده قائل هستند: ﴿اتَّخَذَ

اللَّهُ وَلَدًا»^{۱۹} که می‌فرماید این کار، کار باطلی است، برای چه چیزی فرزند بگیرد؟ برای اینکه مشکل او را حل کند! کار او را حل کند! اگر ولد تشریفی است، یعنی ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾، او منزّه از آن است که به کسی نیازمند باشد؛ اگر بگویید نه، «والد» است که چنین چیزی محال است. هم تعبیر ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾^{۲۰} که - معاذ الله - «الله» بشود «والد» در قرآن نفی شده و هم مسئله «اتخاذ ولد» که بحث هر دو قبلاً گذشت.

حالا درباره خود فرشته‌ها چند مطلب هست: یکی اینکه شما خبری از خلقت اینها ندارید، چگونه نظر می‌دهید که اینها مؤنث هستند، یک؛ ارتباط اینها هم با ذات اقدس الهی ارتباط مخلوق با خالق است، اینها که فرزند خدا نیستند، دو؛ بخشی از شما هم همین فرشته‌ها را «آله» تلقی کردید، سه؛ و هر سه باطل خواهد بود: ﴿أُمِّ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ﴾، اولاً اینها مخلوق خدا هستند، یک؛ خدا اینها را به عنوان دختران خود قبول کرد، دو؛ شما برای خودتان دختر قبول نمی‌کنید، برای ذات اقدس الهی دختر قبول می‌کنید؟! خیلی قرآن کریم بیانات خود را تنزل می‌دهد که تا با مشرکان حجاز بتواند سخن بگوید، خیلی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید رنج بکشد که این حرف‌ها را به این مردم بفهماند.

پرسش: شاید اینها نظرشان «ملائكة الارض» است.

پاسخ: چه «ملائكة الارض» باشند یا «ملائكة السماء»، اینها هیچ‌کدام مؤنث نیستند و «اتخاذ ولد» نیست و برهان قرآن این است که شما اصلاً دختر را برای خودتان ننگ می‌دانید، چطور برای خدا قبول دارید؟! این یک جدالی است: ﴿أُمِّ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ﴾؛ به شما فرزند پسر می‌دهد و خودش دختر می‌گیرد؟!

۱۹. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۲۰. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

این ﴿تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾^{۲۱} به زبان آنهاست؛ یعنی قسمت جائزانه است، شما خودتان دختر را برای خود قبول

نمی‌کنید و برای خدا دختر می‌پسندید، با اینکه خدا را به عنوان خالق قبول دارید.

پرسش: اینکه گفتند روح زن، وقتی که ظاهر شد به عنوان زن ظاهر می‌شود.

پاسخ: بله، روح زن و مرد ندارد. این بدن است که به این صورت ساخته می‌شود یا به آن صورت، وگرنه روح که این بدن را رها می‌کند یا قبل از این بدن در عالم خود وجود دارد، نه مذکر است نه مؤنث؛ لذا تعلیمات قرآن کریم این است که قرآن برای معارف و عقاید و اخلاق و اوصاف آمده و برای تربیت روح آمده و روح نه مرد است نه زن! این بدن باید انجام وظیفه بکند، بدن یا این چنین ساخته شده یا آن چنان که هرکدام از اینها هم وظیفه‌ای دارند.

پرسش: روح که به بدن وارد می‌شود ...

پاسخ: روح مناسب با این بدن هست، این بدن با این وضع که باشد، یک روح عطوف و عاطفی به آن افاضه می‌شود؛ این تفاوت صنفی است، نه تفاوت نوعی. این طور نیست که زن یک نوعی باشد و مرد یک نوعی، اینها دو صنف هستند. مثل خود مردها که اصناف متعدد دارند، زن‌ها هم اصناف متعدد دارند. روح که مجرد است، نه زن است و نه مرد، تربیت‌های دینی هم متوجه روح است؛ لذا می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾^{۲۲} چه مرد و چه زن، هر کس دارای عقیده خوب - یعنی حُسن فاعلی - و دارای عمل خوب - یعنی حُسن فعلی - باشد اهل سعادت است.

۲۱. سوره نجم، آیه ۲۲.

۲۲. سوره غافر، آیه ۹۷؛ سوره نحل، آیه ۴۰.

فرمود: ﴿وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ﴾؛ خود شما درباره دختر این برخورد بد را دارید که ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا﴾؛ شما آنچه را که مثلاً برای پروردگار به عنوان وصف ذکر کردید - گفتید او دختر دارد - در حالی که خودتان دختر نمی‌پسندید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا﴾؛ یعنی «صَارَ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا»، وقتی به آنها خبر می‌دادند که خدا به شما دختر داد، از غمبارگی چهره آنها سیاه می‌شد و این غضب را فرو می‌نشانند و «کظم غیظ» می‌کردند که حالا با این حادثه تلخی که مثلاً بر سر خانواده‌شان آمده چه کار کنند. بعد درباره خود زن و مرد سخن می‌گوید، می‌فرماید زن خصوصیتی دارد چون زندگی انسان به عاطفه و رقت وابسته است، بخشی از کارها بدون زن حاصل نمی‌شود؛ یعنی تحمل رنج کودک در هفت‌سال، این فقط مقدور آن عظمت و جلال و شکوه مادرانه مادر است، چون آن عاطفه است که می‌تواند این را تحمل بکند؛ در این هفت‌سال است که در دانشگاه مادر بچه عاطفه یاد می‌گیرد! چرا بعضی‌ها همین که پدر و مادرشان مختصری سن آنها بالا رفته اینها را راهی خانه سالمندان می‌کنند؟ و چرا در بعضی از شهرها و خانواده‌ها اصلاً ممکن نیست که خانه سالمندان آن‌جا راه داشته باشد و اصلاً خانه سالمند ندارند؟ می‌گویند فخر ما این است که پدر و مادرمان را خودمان اداره می‌کنیم: ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾،^{۲۳} ﴿وَإِنْ أَحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي﴾؛^{۲۴} فرمود خفض جناح کن! خیلی از شهرها هستند که اصلاً خانه سالمندان را برای خودشان مصیبت می‌دانند، می‌گویند مگر می‌شود که آدم پدر و مادر خودش را به خانه سالمندان بدهد؟ چرا؟ برای اینکه این جوان، این دختر یا این پسر، هفت سال در دانشگاه مادر درس عاطفه گرفت؛ اما حالا که وضع به این صورت شد که پدر و مادر هر دو دارند کار می‌کنند و این بچه را به مهد کودک می‌سپارند، این‌که

۲۳. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲۴. سوره اسراء، آیه ۲۴.

دانشگاه عاطفه مادری ندید، این شخص هم وقتی که سنّ او بالا آمد، پدر و مادر را تحویل خانه سالمندان می دهد.

این کجا عاطفه یاد گرفته؟! این ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ برای چیست؟ برای اینکه آن مادر این کار را کرده! به خود پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) که الگوی پدرانه است خدا «خفّض جناح» دستور داد، به فرزندا هم خفّض جناح دستور داد؛ یکی برای ترحّم است و یکی برای احترام. به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) فرمود تو حالا که می توانی معراج بروی و عروج کنی، اما این طور نباشد که مردم را رها کنی! مردم را زیر پر بگیر! ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾، نه «جَنَاحَكَ مِنَ الذُّلِّ»! رحیمانه و ترحّمانه پر پهن کن و این امت را زیر بال خودت نگه بدار. درست است که می توانی ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^{۲۵} بشوی؛ ولی مردم را رها نکن و مردم را زیر پر بگیر، اما «جَنَاحُ ذُلٍّ» نیست، ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^{۲۶} کذا و کذا؛ تو این پرها را پهن کن و این مردم را زیر پر بگیر! اگر چه این آیه برای پیغمبر است؛ ولی علما هم باید این چنین باشند و مردم باید نسبت به فرزندان خود این چنین باشند. وقتی کسی زیر پر بودن را یاد گرفت، وقتی پدر و مادر او پیر شدند او هم پر پهن می کند و اینها را زیر پر می گیرد. من این قصه را چند بار در همین مسجد عرض کردم، من چند سال قبل در دماوند دیدم کسی که تقریباً سنّ او نزدیک به شصت سال بود و با چه عجله ای آمده، دیدم یک مقدار آب در دست او هست، گفت حاج آقا این را دَم بزن! گفتم برای چه؟ گفت مادرم مریض است و در خانه بستری است. کسی که شصت ساله است، مادر او نزدیک نود سال است! از راه دور هم آمده! حالا اسم شهر آن بزرگوار را هم نمی برم، این معلوم می شود تربیت شده قرآن است! کسی که این همه راه را می آید و می گوید که این آب را دَم بزن برای اینکه مادرم مریض است، برای اینکه خود او هفت سال دانشگاه رَحِم و محبت و عاطفه دید! چنین کسی

۲۵. سوره نجم، آیه ۸.

۲۶. سوره شعراء، آیه ۲۱۵.

هرگز حاضر نیست که مادر و پدر خود را به خانه سالمندان بدهد؛ اما آن که مَهْدِ کودکی است که عاطفه نچشیده است! یکی از پیامدهای مسئله طلاق فراوان هم همین است، برای اینکه این هفت سال، هفت سال عاطفه است! عاطفه را که در حوزه و دانشگاه یاد نمی‌گیرند، عاطفه که یاد گرفتنی نیست، عاطفه چشیدنی است! این را باید در آغوش مادر بچشد. فرمود این بچه‌ها را با عاطفه تربیت کنید و مواظب باشید! این کار، کارِ مرد نیست! این هنر، هنرِ زن است! آن قدر ذات اقدس الهی به این زن سرمایه داد که او بتواند این ریاست دانشگاه هفت ساله را طی کند.

این بیان نورانی امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که چند بار به مناسبت‌های مختلف هم نقل شد همین است؛ فرمود شما شیعیان ما هستید و یکدیگر را ترک نکنید، «تَزَاوَرُوا»؛ به زیارت یکدیگر بروید، «فَإِنْ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءٌ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا»؛ برای اینکه شما شیعیان ما که دور هم جمع شدید احادیث ما را نقل می‌کنید، احادیث ما سازنده است: «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ».^{۲۷} ببینید همه ما شنیدیم که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و این هم درست است؛ این برج‌هایی که می‌سازند، این قصرهایی که می‌سازند این ردیف اول سنگ است، ردیف دوم اگر سنگ باشد، سنگ که روی سنگ بند نمی‌شود! یک ملات نرم می‌خواهد. فرمود جامعه را ملات نرم اداره می‌کند، گفتار ما، رفتار ما، سنت ما، سیرت و سریرت ما آن عاطفه نرم است؛ جامعه را آن عاطفه می‌سازد، وگرنه سنگ که روی سنگ بند نمی‌شود. فرمود شما سخن ما را بیان می‌کنید، به هر حال شیعیان ما هر جا که نشستند حرف ما را می‌زنند: «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»، این ملات نرم است که این برج را نگه داشته است! ساختمان را این نگه می‌دارد! جامعه را عاطفه نگه می‌دارد! خانواده را این نگه می‌دارد!

۲۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۶.

شما جریان طلاق را ملاحظه بفرمایید، در روایات ما ائمه فرمودند - ما این ائمه را قبول کردیم! - خانه‌ای که با طلاق ویران شده، این خانه فرسوده نیست که چند سال بعد شما بتوانید وام بگیری و بسازی، خانه‌ای که با طلاق ویران شده به این آسانی ساخته نمی‌شود؛ این حرف‌ها راست است! ممکن نیست که کسی - معاذ الله - گرفتار طلاق بشود، بعد بتواند به زودی خانواده تشکیل بدهد، این حرف‌های آنهاست! مادر این خصوصیت را دارد، درست است که پدر رئوف و مهربان است؛ اما هرگز این هنر را ندارد! تنها کسی که می‌تواند ریاست دانشگاه عاطفه را داشته باشد مادر است، این خاصیت را مادر دارد.

در بعضی از روایات هم هست که کسی آمده خدمت پیغمبر یا امام دیگر (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام) عرض کرد من مشکلی دارم فرمود اگر مادر داری به او احسان بکن و کارهای او را انجام بده که خدا می‌بخشد و از لغزش‌های تو صرف نظر می‌کند،^{۲۸} این کار فقط از مادر ساخته است! ولی در این بخش‌ها فرمود: ﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾؛ او در زر و زیور و آرایش و آرامش دارد زندگی می‌کند، در آن جدال‌ها حضور ندارد، در جهادها حضور ندارد، او با مهر زندگی می‌کند، نه با قهر! جامعه را مهر اداره می‌کند، نه قهر! جنگ جهانی اول را خیلی‌ها نبودند ولی خواندیم، جنگ جهانی دوم را هم کسانی که حدود هشتاد سال دارند دیدند، حداقل کشته این جنگ جهانی اول و دوم هفتاد میلیون بود، این هفتاد میلیون کشته چه اثری کرد؟ الآن اگر - خدای ناکرده - جنگ جهانی شروع بشود، سخن از هفتصد میلیون است! مگر با «کشتن» جهان آرام

۲۸. ر.ک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ عَمَلٍ قَبِيحٍ إِلَّا قَدْ عَمِلْتُهُ فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فَهَلْ مِنْ وَلَدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ قَالَ أَبِي قَالَ فَادْهَبْ فَبَرَّهُ قَالَ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ».

می‌شود؟! مگر با «کشتن» جهان اصلاح می‌شود؟! جامعه فقط با عاطفه و نرمی رفتار، ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^{۲۹} بودن اداره می‌شود.

شما این روایت را در تفسیر مرحوم امین‌السلام توجه کنید - الآن ما در آستانه میلاد وجود مبارک پیغمبر هستیم - حضرت به جبرئیل فرمود از بعثت من چیزی هم به تو رسید؟ عرض کرد بله، یا رسول الله! این جبرئیل! حالا این پیغمبر کیست؟ جبرئیل حامل عرش است و یک فرشته عادی که نیست. مرحوم امین‌السلام نقل می‌کند که پیغمبر به او فرمود اینکه خدا فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ خیر ما هم به تو رسید؟ عرض کرد بله «یا رسول الله»!^{۳۰} از عرش تا فرش را پیغمبر دارد اداره می‌کند که پیغمبر ما هم هست و الآن آنها که بی‌اطلاع از صدر و ساقه نبوت‌اند به صورت داعشی دارند کار می‌کنند، آن بیگانه نگذاشت! مگر با «کشتن» جامعه اصلاح می‌شود؟ مگر با «قهر» جامعه اصلاح می‌شود؟ فقط با لطف و مهر و محبت جامعه اصلاح می‌شود «و لا غیر». اگر تجربه بود که جنگ جهانی اول و دوم کافی بود، یا این فشارهای جنگ‌های نیابتی کافی است!

غرض این است که فرمود زن محور و مدار عاطفه است. عاطفه و آن ملات را درست است که پدر کم و بیش دارد، اما رهبر این عاطفه، استادِ زعیم این عاطفه زن است، ما او را به این صورت خلق کردیم! این با آرایش و آرامش و اینها دارد زندگی می‌کند، در مخاصمات و درگیری‌ها و جدال‌ها و جبهه‌گیری‌ها و اینها حضور ندارد، کار او عاطفی است، او در مخاصمه حضور ندارد، بلکه در معاونت حضور دارد، ما چنین عنصری را آفریدیم! این مظهر رحمت و عاطفه است.

۲۹. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳۰. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۷؛ «و روی أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لجبرائیل لما نزلت هذه الآية هل أصابك من هذه الرحمة شیء؟ قال نعم إني كنت أخشى عاقبة الأمر فأمنت بك لما أثنى الله علی بقوله ﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾ و قد قال إنما أنا رحمة مهداة».

﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾، اما ﴿وَهُوَ فِي الْخِصَامِ﴾، این مذکر بودن ضمیر «هو» به مناسبت کلمه و لفظ «مَنْ»

است؛ اینها در مخاصمات، در موضع‌گیری‌ها، در احتجاجات و در درگیری‌ها حضور ندارد. در بین شما گروهی

هستند متأسفانه ﴿وَجَعَلُوا﴾ که این ﴿وَجَعَلُوا﴾ عطف است بر ﴿وَجَعَلُوا﴾ آیه پانزده و جمعاً عطف هستند بر آن

﴿لَيَقُولُنَّ﴾، این «جعلوا»ها و این «قالوا»ها همه منسجماً به یکجا برمی‌گردد. ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ

الرَّحْمَنِ﴾، اینها را «إناث» قرار دادند، اینها بندگان خدا هستند که جز عبودیت کار دیگری ندارند. ﴿إِنَّا أَشْهَدُوا

خَلْقَهُمْ﴾ شما تجربه کردید؟ فرشته‌ها را می‌شناسید که اینها زن هستند یا مرد؟ ﴿سُتُكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ﴾؛ تا شهادت شما

نوشته بشود، چون هر کسی شهادت داد در محکمه عدل الهی باید پاسخگو باشد. ﴿وَيُسْأَلُونَ﴾؛ مسئول هستید و

زیر بار سؤال می‌روید؛ این ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱ برای همین است، البته در بخشی از قرآن کریم فرمود که ما

ما ایست و بازرسی و سؤال و جواب داریم: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ که بعد می‌گوییم: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ﴾.^۲

تَنْصَرُونَ^۲. این ایست و بازرسی برای پاسخ به سؤالات است، هر کسی سؤال را پاسخ خوب داد یک نشانه

است، هر کسی سؤال را پاسخ خوب نداد یک نشانه دیگری است، در ایست و بازرسی یا موقف دیگر ﴿لَا يُسْأَلُ

عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾^۳ آن‌جا دیگر جای سؤال نیست، چرا؟ چون پاسخ آن در کنار همان آیه هست، چرا ﴿لَا

﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾؟ برای اینکه ﴿يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾^۴، چه کسی سیاه صورت است و

چه کسی سفید صورت، معلوم است، ما قبلاً آن‌جا سؤال کردیم که ﴿تَبْيِضُ وُجُوهُ﴾ مشخص شد، ﴿وَوَسْوَدُ

وُجُوهُ﴾^۵ مشخص شد، این‌جا که دیگر جای سؤال نیست! این‌طور نیست که قیامت جای سؤال نیست، نه

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. سوره صافات، آیه ۲۵.

۳. سوره الرحمن، آیه ۳۹.

۴. سوره الرحمن، آیه ۴۱.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ تکان بخورند باید پرسش‌ها را پاسخ بدهند، اما موقف دارد!

اینها که سؤال کردیم بعضی چهره‌شان سیاه می‌شود و بعضی چهره‌شان سفید می‌شود، در موقف دیگر آنجا دیگر

﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾، چرا؟ چون ﴿يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾، این‌که صورت او سیاه است،

معلوم می‌شود که جواب ندارد؛ آن‌که صورت او سفید است، معلوم می‌شود که جواب خوب دارد، ما چه چیزی را

دوباره از او سؤال می‌کنیم؟ این‌چنین نیست که آن‌جا جای سؤال و جواب نباشد، این برهان مسئله در آیه بعد

همان سوره مبارکه «الرحمن» هست، اگر فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ﴾ یعنی این موقف که ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا

جَانٌ﴾، «فان قيل»: چرا ﴿لَا يُسْأَلُ﴾؟ برای اینکه ﴿يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾. بعضی‌ها «منکوساً»^۲ محشور

می‌شوند، بعضی‌ها نابینا محشور می‌شوند و بعضی به صورت‌های دیگر درمی‌آیند، ما چه سؤالی بکنیم؟ معلوم است!

بنابراین فرمود این‌طوری که اینها می‌گویند - معاذ الله - فرشته‌ها «آلهه» هستند یا مؤث می‌باشند، اینها آن

قسمت مؤث را که خبر ندارند، شاهد هم نبودند و از خلقت اینها بی‌خبر هستند و چون این‌چنین نیست، در قیامت

مسئول می‌باشند. «آلهه» بودند اینها هم دروغ است، برای اینکه اینها عبد هستند و عبد که «آلهه» نمی‌شود! پس

مسئله «انوث» سالبه به انتفاء موضوع است و مسئله «الوهیت» هم سالبه به انتفاء محمول است؛ اینها هستند، ولی

عبد هستند نه «آلهه» و در جریان «انوث» هم چون بدن ندارند و مادی نیستند، نه مذکر هستند و نه مؤنث. قرآن

نمی‌خواهد ثابت کند که اینها مرد هستند، می‌خواهد ثابت بکند که اینها مرد و زن ندارند، اینها مقابل مرد و زن

هستند که تقابل آنها هم تقابل عدم و ملکه است و این‌طور نیست که رفع آنها محال باشد: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ

الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾ که ﴿سَتَكُتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾، بعد حالا برهانی که اقامه می‌کنند،

۱. سوره اعراف، آیه ۶.

۲. لغت‌نامه دهخدا، منکوس: [م] نگون‌سار و سرنگون.

جاهل‌های اینها برای توجیه «وثنیت» یک‌طور دلیل اقامه می‌کنند و علمای آنها هم به حسب ظاهر - اگر علمایی داشته باشند - یک راه دیگری دارند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»